

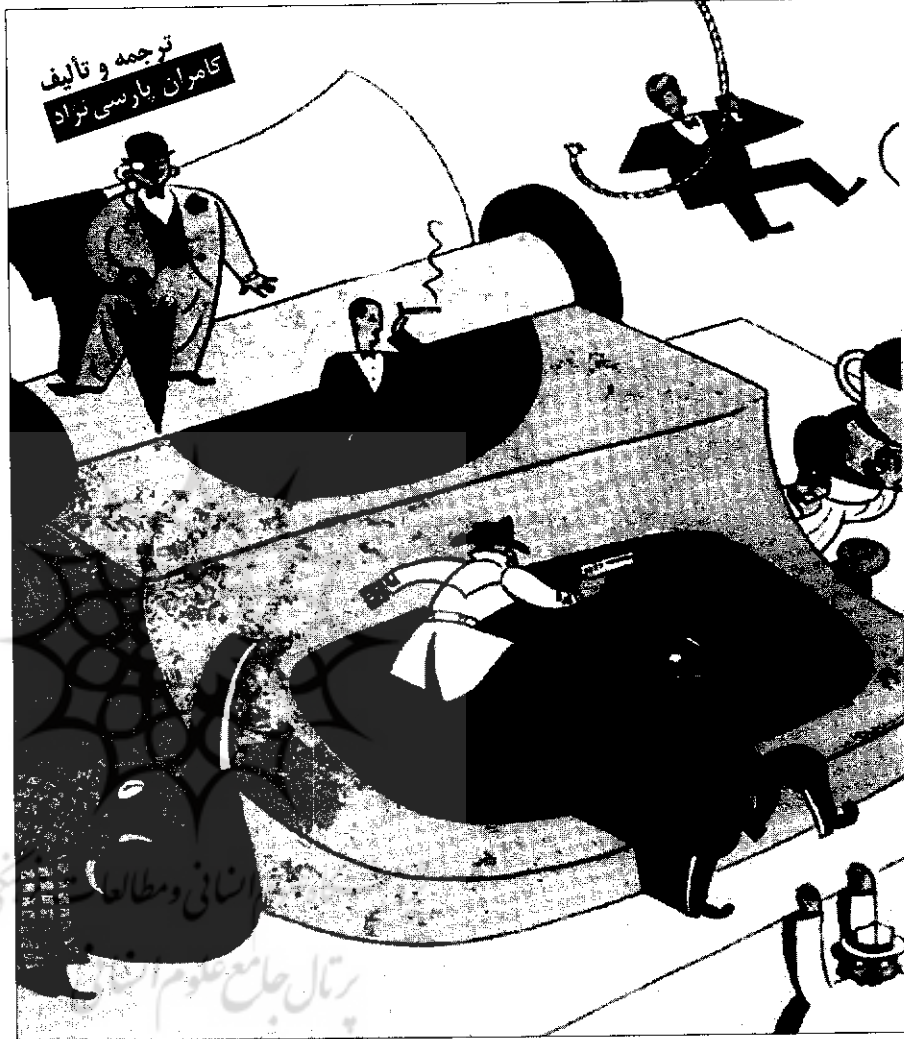
پست مدرنیته، داستان

که به عمد چنین شرایطی را برای خوانندگان و متقاضیان آثارشان فراهم کرده‌اند. آنان خود را منادی ظهور ذهنیتی نو می‌دانند و تنها راه نجات بشر پس از گذران دوره مدرنیته را در این مکتب جدید می‌دانند.

آنچه مسلم است، پست مدرنیته، از جهاتی، پایان مدرنیته است. پایان توجه مفرط بشر به دنیای پرهیاهوی تکنولوژی، سرعت، صنعت و شهرسازی‌های بی‌حد و حصر؛ پایان گرایش مردم به عقل‌گرایی، دلالت‌گرایی و مستندسازی. و در وادی ادبیات، پایان توصیفات مطلق‌گرایانه، رعایت نکردن قوانین علت و معلولی و ایجاد وحدت و انسجام در ساختار و طرح آثار. ظاهراً پست مدرن‌ها، بر آن هستند که انسان و انباده و سرخورده قرن بیست را، که دو جنگ جهانی را تجربه کرده، با فشارهای اقتصادی و بحرانهای سیاسی و اجتماعی رودرو بوده و از ظهور دیکتاتورهای خون‌آشام لرزه بر اندامش افتاده، رهایی بخشند. غافل از اینکه همین مکتب، بانی معطلات ناخوشایندی برای مردم عصر جدید شده و در دنیای سیاست، همچون ابزاری در دست قدرتمندان قرار گرفته است. به تعبیر برخی، پست مدرنیته مخالفت اصلی خود را با اصول بنیادگرایی مطرح ساخته، و در صدد است که انسان را از تمامی قیود، اعتقادات و باورهای خود رهایی بخشد. در عین حال که، کمی هم به سنتها توجه دارد؛ چرا که سنت پیش از اینها توسط پیروان مدرنیسم، قلع و قمع شده بود. آنان بیشتر دوست دارند انسان پست مدرن، زندگی مخفیانه‌ای را به دور از اجتماع پرهیاهو دنبال کند، متکی بر خود باشد، و در عوالم درونی خود سیر کند، بدون آنکه دیگر به اهداف والا و آرمانهای بزرگ بیندیشد. انسان عصر جدید،

طبق نظر، آنها نباید برای شناسایی هویت از دست رفته خود تلاش کند. چرا که آنان می‌پندارند حقیقت تفسیرپذیر است، و نمی‌توان به یک برداشت واحد و مشترک رسید. پیروان پست مدرن، انسانهایی را می‌خواهند که به مسائل سطحی بنگرند، و از ژرفاندیشی بپرهیزند؛ همه چیز را به بازی بگیرند، و در جایی ثابت، دوام نیاورند.

بدبینی و شکاکیت، خصیصه دیگری است که پیروان این مکتب طالب آن هستند. در عین حال که غربت، تأزیمی و دلتنگیهای مستمر، پیامدهای پیروی از چنین مکتبی هستند. باید اذعان داشت که الگوی پست مدرن‌ها یا الگوی طراحی شده توسط فرهنگ غرب، خاصه آمریکا، همخوانی بسیار دارد. همگان متفق‌القول، ظهور، پست مدرنیته را پس از بمباران اتمی دو شهر ژاپن می‌دانند. در واقع فرو ریختن بمب اتمی، چنان نمادی است از زندگی پرتلاطم و پرهیجان دوره مدرنیته؛ مدرنیته‌ای که سعی داشت تجربیات زندگی



تلاش برای شناخت، بازیافت و ژرفکاوی مکتب پست مدرنیته، مخصوصاً ادبیات پست مدرن، برای منتقدین و صاحب‌نظران این وادی، امری بس مشکل است. سردرگمی، عدم رابطه علی، ناهمگونی، بدبینی و سیر در عوالم گنگ و نامشخص، دلیل اصلی بروز چنین حالتی است. برای بسیاری، مکتب پست مدرنیته ناخوشایند و غیر منطقی است. در ارتباط با آثار ادبی و هنری پست مدرنیته هم، وضع به همین منوال است. عده بی‌شماری از ادب‌دوستان، پست مدرنیسم را جز پندارهای بی‌اساس و هجوآمیز نمی‌دانند. این در حالی است که پیروان این مکتب هم به موارد ذکر شده اذعان دارند و با افتخار از آن یاد می‌کنند. نویسندگان و هنرمندان پست مدرن از اینکه کار مایه‌های نهادین آثار خلق شده‌شان بر پایه هیچ‌انگاری، ابهام، بلا تکلیفی، گنجاندن چند عنصر نامتجانس در کنار هم و مقوله‌هایی از این سنخ است بر خود می‌بالند و با صراحت به این مسأله اشاره دارند

پست مدرن و پیامدهای آن

مدرن را به تصویر درآورد که اصطلاحاً از آن به عنوان «تصوربرگری زندگی مدرن» یاد می‌کنند.

در حقیقت دنیای مدرنیسم نتوانست انسان رها شده از عالم مذهب انسان زیاده‌خواه و راحت طلب قرن بیست را ارضا کند و روح خسته و دردمند او را التیام بخشد؛ و چه بسا، خود عاملی برای دریند کشیدن انسانها بود.

در مقابل آن، پست مدرنیته؛ به جای آنکه راه‌حل مناسبی برای تمامی دردهای بشری نشان دهد، انسان را به وادی پوچی، بدبینی، تنفر و گنگی سوق داد.

در این میان، برخی میان دو واژه پست مدرنیته و پست مدرنیسم، معمولاً وجه تمایزی قائل نمی‌شوند. در صورتی که این دو اصطلاح با هم متفاوت هستند و باید در جای خود استفاده شوند. پست مدرنیته به فلسفه و ایدئولوژی‌ای که این مکتب را توصیف می‌کند مرتبط است. در صورتی که پست مدرنیسم، به تحلیل و توصیف خصلتهای پست مدرن از جنبه ادبی و هنری اطلاق می‌شود.

بی‌شک، ادبیات و هنر نیز چون بافت اجتماعی، سیاست، معماری و فرهنگ، در دوران پست مدرن دچار تحول و دگرگونی گشت. این در حالی است که بسیاری از هنرمندان، نویسندگان و مردم علاقه‌مند به هنر، همچنان نسبت به این مکتب واکنش منفی نشان داده، از پذیرش آن سرباز می‌زنند؛ و در این میان، عده‌ای هم یافت می‌شوند که شیفته مکاتب جدید هستند.

نویسندگان متون ادبی، مخصوصاً داستان‌نویسان پست مدرن، بر آن هستند تا مخاطبان خود را دچار دوگانگی و اختلال کنند. اینان شخصیت‌های داستان خود را در مکان‌های نامشخص و رودررو با حوادث گنگ و نامعین قرار می‌دهند. مضامین به کار گرفته در آثار پست مدرن به گونه‌ای طراحی شده‌اند که خواننده در نمی‌یابد حقیقت چیست و رابطه علت و معلولی میان حوادث چگونه تعیین شده است؟ این در حالی است که پیروان این مکتب ادبی، خاصه داستان‌خوان‌های حرفه‌ای پست مدرن، از مطالعه چنین متونی لذت می‌برند و کسب تجربه را، در رویارویی با حوادث و مضامین گنگ و نامشخص می‌دانند.

از آن‌جا که داستان و رمان پیوندی انداموار و ناگسستگی با ساختار اجتماعی، فرهنگ دین و سیاست هر دوره دارد، نسبت به سایر انواع ادبی، بیشتر تحت تأثیر مکاتب جدید فکری قرار می‌گیرد. در داستان‌های پست مدرن ویژگی عدم رعایت توالی زمان و از میان بردن عنصر زمان (در برخی از این آثار) محسوس است. خالقان این آثار، گاه به منظور سهولت در کار و برای برطرف کردن گره‌هایی که معمولاً در هنگام ایجاد وحدت در داستان به وجود می‌آید، با برهم‌زدن زمان و نادیده گرفتن آن، کار خود را آسان می‌کنند. از دیگر ویژگی‌های داستان پست مدرن، حضور عناصر ضد و نقیض در کنار هم است.

نویسندگان این‌گونه آثار، به عمد، با قرار دادن عناصر متضاد و یا بی‌ربط در کنار هم، در صددند که خواننده را در بلا تکلیفی قرار دهند. به همین دلیل، خواننده، پس از مدتی

که مطالعه داستان را دنبال می‌کند، در نمی‌یابد که حقیقت چیست و اصلاً چرا این‌گونه حوادث رخ داده است؟ لاجرم سبک و شیوه روایتی داستان‌های پست مدرن هم دچار تحول گردیده، در راستای ایجاد ابهام و دوگانگی خلق می‌شوند. سردرگمی شخصیت‌ها، کنش‌های بی‌سرانجام و بی‌هدف، و دست آخر، فقدان مضامین دقیق و اصولی، از دیگر ویژگی‌های داستان پست مدرن به حساب می‌آید.

نکته بسیار جالب، روحیه پرخاشگر راوی است. غالب داستان‌های پست مدرن، دارای راوی ستیزه‌جویی هستند که بی‌برده و بدون رعایت ضوابط و هنجارهای اجتماعی و سیاسی و مذهبی، لب به سخن می‌گشاید. او خود را آزاد می‌داند تا در ارتباط با هر مضمونی، صحبت کند - او درست زمانی که نظر خود را نسبت به پدیده یا حادثه‌ای مطرح می‌سازد، به طرح جنبه‌های منفی آن هم می‌پردازد؛ و نقاب‌پوشی بعد، درست برعکس گفته‌های پیشین خود سخن می‌گوید.

تغییر سریع و متوالی مکان‌ها و ارائه تصاویر متعدد و گوناگون از زوایای مختلف در یک صحنه، عامل دیگری است که در معشوش کردن ذهن خواننده، مؤثر است. نکته قابل‌تعمق، استفاده نکردن از بخش‌بندی‌ها و فصل‌بندی‌های مرسوم در هنر داستان‌نویسی است. نویسنده پست مدرن، از روی قصد و غرض قبلی، با قرار ندادن و مشخص نکردن فصل‌ها در صدد است خواننده را در تشخیص موقعیت، دچار سردرگمی کند. این شیوه، پیش از این هم در مکتب مدرنیسم مورد استفاده قرار می‌گرفت. نویسنده داستان پست مدرن، برای دست یازیدن به اهداف خاص خود، این شیوه داستان‌نویسی را به عاریت گرفته؛ از آن استفاده می‌کند. این در حالی است که مکان‌ها، پس از قرار گرفتن یک جمله در کنار جمله بعدی، تغییر می‌یابند. برای پیروان شیوه پست مدرن، هنر نویسندگی در قرار دادن چنین جملاتی در کنار هم، محسوب می‌شود. طبق نظر آنها، نویسندگان باتجربه قادر هستند طبق یک رابطه مخفی علت و معلولی، داده‌های به‌ظاهر متناقض و بی‌ربط را در کنار هم قرار دهند. آنان میان نویسندگان مجرب پست مدرن چون جان بارت (۱)، جان ادگار (۲)، وایدمن (۳)، تونی موریسون (۴)، دونالد بارتلم (۵)، روبرت کاوور (۶)، ویلیام گس (۷)، ویلیام گادیس (۸)، کتی ایگر (۹) و آنجلا کارتر (۱۰) و نویسندگانی که تجربه کافی جهت داستان‌پردازی و ارائه صحنه‌های متنافر ندارند تمایز قائل هستند و معتقدند که بسیاری از نویسندگان پست مدرن هم هستند که به دلیل ناشنایی با شیوه‌های داستان‌نویسی، و برای رهایی از قیود سفت و سخت آن، مبادرت به هر کاری می‌کنند.

در هر دو حالت، باید اذعان داشت که مطالعه داستان‌های پست مدرن، کاری بس مشکل است. در دوره مدرنیسم، طراحان آن مکتب معتقد بودند که حقایق نباید به راحتی در اختیار ذهن تنبل و فرصت‌طلب انسانها قرار گیرد. آنان باید پس از تلاش، تفکر بسیار و پیدا کردن راه‌حل‌های مناسب به حقایق مطلق داستان‌ها بی‌ببرند. اما در مکتب پست مدرن، حقیقتی وجود ندارد که لااقل خواننده به دست‌یابی به آن

● نویسنده‌گان و هنرمندان پست مدرن از اینکه کار مایه‌های زهادین آثار خلق شده‌شان بر پایه هیچ‌انگاری، ابهام، بلا تکلیفی، گنجاندن چند عنصر نامتجانس در کنار هم و مقوله‌هایی از این‌سنگ است بر خود می‌بالند

● نویسنده‌گان متون ادبی، مخصوصاً داستان مدرن، بر آن هستند تا مخاطبان خود را دچار دوگانگی و اختلال کنند.

● نویسنده‌گان پست مدرن، برای به بازی گرفتن تملی حوادث و عملکرد انسان، چه در گذشته و چه در زمان حال، از دو عنصر نقیضه (Parody) و طنز ادبی (Irony) استفاده می‌کنند.



دل خوش کند. پست مدرنیسم از همان شیوه ناهمگون مدرنیسم استفاده می‌کند؛ بدون آنکه در بافت و ساختار داستانها، مضامین مشخص و غیرقابل تغییر خود را قرار دهد. پست مدرن‌ها معتقدند: هنگام روایتی با این قبیل داستانها، ابتدا باید برای خود، این مسأله را حلای کرد که از مطالعه این گونه آثار چه انتظاری داریم؟ سپس باید راه حل مناسب برای درک و ایجاد رابطه حسی با نویسنده و اثرش پیدا کرد. در ۳۵۰ سال پیش از ظهور حضرت مسیح، ارسطو نوشت:

«هر داستانی دارای شروع، وسط و پایانی است.» داستانهای پست مدرن چنین اصلی را به کلی نادیده گرفتند. خواننده داستان پست مدرن، در میان سیل عظیم حوادث و زمانهای ناهمگون، گاه با شخصیت‌های جدیدی مواجه می‌شود که پیش از این، اسمی از آنها در میان نبوده است. نویسنده پست مدرن، به هیچ عنوان، تلاشی در ارائه زمینه‌چینی لازم جهت معرفی شخصیتها و تغییر و دگرگونی آنها نمی‌کند، و مدام خواننده را با پیامدهای جدید و بدون توضیح، تنها می‌گذارد. در همین راستا، این نویسنده‌گان، غالباً داستانهایشان را با پایانی آزاد و نامشخص، به انتها می‌رسانند. گاه دیده شده که پایان داستان، رجوعی است به ابتدای آن. گویی خواننده در یک حرکت دورانی ثابت اسیر گشته است. در واقع، به خواننده این احساس القا می‌شود که از همان ابتدا، دلیلی برای انجام این همه کار و تلاش نبوده است. چیزی تغییر نکرده، و تمامی کوششهایی که صورت پذیرفته، بی‌ثمر بوده است. نویسنده‌گان پست مدرن، برای به بازی گرفتن تمامی حوادث و عملکرد انسان، چه در گذشته و چه در زمان حال، از دو عنصر نقیضه (Parody) و طنز ادبی (Irony) استفاده می‌کنند. استفاده از این دو سازه، این امکان را در اختیار آنان قرار می‌دهد تا به سهولت، هر پدیده و ایده‌ای چون باورها، اعتقادات و حتی مکاتب دیگر را، به تمسخر ادیبانه بگیرند، و آنها را رد کنند؛ هرچند که حرکت استهزاآمیز آنان بسیار کند انجام می‌پذیرد و آنچنان قابل حس نیست. آنان در عین حال که در ظاهر کمال ادب را رعایت می‌کنند، جسته و گریخته، با استفاده از این دو عنصر، به خواننده می‌قبولانند که نظرات و باورهای بشری، که تماماً به صورت تجربه اندوخته شده، بی‌اساس و فاقد ارزش است.

طرح چنین ایدئولوژیی باعث می‌گردد تا رفته‌رفته بدبینی و شک در وجود مخاطبان رسوخ کند. نویسنده‌گان پست مدرن، بارها و بارها بدبینی و شک خود را نسبت به توانمندی هنر در خلق آثار، تاریخ در بیان حقایق، و زبان در انتقال مفاهیم و حقایق، بیان کرده‌اند. در حقیقت، یورش همه‌جانبه پست مدرن‌ها به انسان خسته و ناامید قرن بیستم، باعث شده است تا او خود را در هزار تویی عظیم و بی‌سرانجام بیابد. انسان اسیر دوره پست مدرن، پس از تحمل ضربات عدیده فوق، گاه دچار اختلال حواس شده، میادرت به کارهای غیرطبیعی و آبی می‌کند. یک بار اسلحه برمی‌دارد و به یک مدرسه حمله‌ور می‌شود. یکبار عده بی‌شماری از مردم را به رگیار می‌بندد.

اصولاً هر انسانی، تا جایی توانایی تحمل این گونه فشارهای عصبی‌ای را دارد که از سوی پست مدرن‌ها به او وارد می‌شود. به همین دلیل، انسانهای سرخورده، برای رهایی از سیل عظیم القانات پست مدرنی، دست به کاری می‌زنند که پس از آن، پشیمانی به بار می‌آورد.

باید به خاطر داشت که رابطه فرهنگ و ادبیات داستانی، رابطه‌ای دوسویه است. در واقع داستانهای پست مدرن، به

دلیل شرایط بد حاکم بر جوامع غربی شکل گرفتند. به عبارت دیگر، آثار پست مدرن از بطن جامعه و فرهنگ بی‌پایه‌ای نشأت گرفته‌اند که دچار معضلات بسیار است. نابسامانی، سردرگمی، تناقض، اغتشاش، بحران، نهیلیسم و بدبینی، به تمامی در بافت جامعه غربی، مخصوصاً آمریکا، به وفور دیده می‌شود. پست مدرن با ارائه دیدگاهها و آرای شیطنانی خود، این امکان را به ابرقدرتها می‌دهد تا به هر کاری دست بزنند؛ و تمامی کششهای آنها طبق این فلسفه توجیه‌پذیر است. زیرا حقیقتی وجود ندارد. چون همه چیز گنگ و نامفهوم است. پس، جای تعجب نیست اگر چنین آثاری، برای توجیه عملکرد ابرقدرتها و انسانهای بی‌هویت این دوره خلق شوند؛ و چه بسا آنها را تشویق به دنباله‌روی از این حرکتها کنند. تأثیرپذیری داستانها از این مکتب، تنها در خلق آنها خلاصه نمی‌شود. بلکه این امر در شیوه پخش آثار، شیوه فروش داستانها و حتی شیوه مطالعه آنها نیز تأثیر گذار است. همان طور که پیش از این اشاره شد، داستان بسیار به تحولات اجتماعی، فرهنگی و سیاسی هر دوره وابسته است و با هر تغییری، دچار تحول می‌گردد. رابطه دوسویه حاکم بر این دو، باعث شده است تا داستان پست مدرن، جامعه را به نابودی بکشاند؛ و جامعه نابسامان نیز داستانهای پست مدرن را تحت تأثیر خود قرار دهد. عدم رعایت ضوابط از پیش تعیین شده گذشته برای داستان نویسی، باعث شده است که برخی آثار پست مدرن به هر چیزی شبیه باشند به غیر از داستان.

طبق نظر صاحب نظران، داستانهای پست مدرن دارای ویژگیهای زیرند:

۱. تأکید بر عنصر تصادف، شانس و احتمالات، به عنوان مهمترین عنصر حیاتی داستان.
 ۲. تأکید بر صرف عنصر زیباشناسی به جای تعقل و عقل‌گرایی، به عنوان راهنمای مناسبی جهت دست‌یابی به حقیقت.
 ۳. تأکید بر نبرد شخصیت‌های داستانی علیه جهانی که زیر سلطه کاپیتالیسم و تکنولوژی قرار دارد.
 ۴. بروز حس از هم‌پاشیدگی و انفصال، در داستانه‌ها.
 ۵. باز شناخت و درک مجدد از جامعه، تاریخ و خود انسانها.
 ۶. خلق داستان به منظور مقابله با شیوه داستان نویسی مدرنیسم.
 ۷. مبارزه با محدودیتها و مرزهای پیرامون انسانها.
 ۸. واکنش در برابر سرعت، ارتباطات جهانی و حقایق موجود در ارتباط با رسانه‌ها.
 ۹. نپذیرفتن تجربیات و اطلاعات گذشته‌گان و مضامین موجود در فرهنگهای ملل کهن.
 ۱۰. روی آوردن به عالم خیال، و دوری جستن از حقایق مطلق.
 ۱۱. غیر فعال کردن عناصر داستانی، و نادیده گرفتن آنها (چون: رابطه علت و معلولی، زمان، شخصیت‌پردازی، و حدت...).
- برخی از منتقدین ادبیات داستانی بر این باورند که داستانهای پست مدرن همیشه دارای لکه‌های تیره هستند، که این لکه اجازه نمی‌دهد تا خواننده به درک درست حقایق دست یابد؛ و باعث اختلال حواس و گمراهی او می‌گردد. به طور مثال، برای تشخیص حالت حاکم بر داستان، خواننده نمی‌داند با یک اثر بسیار جدی مواجه است یا عنصر طنز در

آن خودنمایی می‌کند. در ارتباط با جو حاکم بر داستان، خواننده نمی‌داند یا یک صحنه کمدی پر زو خورد طرف است یا شاهد خشونت واقعی و محض است. او حتی نمی‌داند سطح فرهنگی و طبقه اجتماعی مردم و شخصیت‌های داستانی مطرح در اثر، بسیار بالا یا خیلی پایین است.

به عبارتی ساده‌تر، در مکتب پست‌مدرن، هرگونه اصالت بشری مورد استهزا قرار گرفته است. این در حالی است که خالقان این آثار مدعی‌اند که هیچ‌گونه نظر قطعی نسبت به هیچ پدیده و آرایبی را در آثارشان مطرح نساخته، و کاملاً بی‌طرفانه عمل کرده‌اند.

سیسیلیا تیچی (۱۱) معتقد است که داستانهایی پست‌مدرن، یا حداقل آثار برخی نویسندگان آن، چون آن بتی (۱۲)، بابی آن ماسون (۱۳) و تاماجانوویستی (۱۴)، از نوع آثار ویدئویی هستند. نویسندگان این گونه آثار، طبق نظر تیچی، قصد دارند خواننده قرن حاضر را با شیوه داستان‌نویسی جدیدی آشنا سازند.

این گونه نویسندگان، درصددند که خواننده تجربه رویت تصویر تلویزیونی را در بطن داستانهایی حس کند. آنان می‌خواهند داستانهایی خود را به صفحه تلویزیون شبیه سازند، و هر آنچه داستانهایی تلویزیونی نشان می‌دهد، عیناً در داستان‌های نوشتاری گتره برداری شود.

طبق نظر تیچی، این دسته از نویسندگان، همچنین، در آرزوی پرورش نویسندگان نسل جدیدی هستند که آثارشان به داستانهایی تلویزیونی نزدیک باشد. آنان تنها با زبان حال داستان می‌نویسند، و از یک شیوه روایتی خاص استفاده می‌کنند.

در داستانهایی تلویزیونی، رویدادها غالباً در زمان حال رخ می‌دهند، و شیوه روایتی حوادث، از نوع سوم شخص است. راوی در داستانهایی اینان، همچون دوربین فیلمبرداری عمل می‌کند، و صحنه‌ها را ثبت می‌کند. به همین دلیل، صحنه‌های عملی ثبت شده، غالباً میانی هستند، و از ابتدا و پایان ماجرا خبری نیست. در عین حال که صحنه‌ها بسیار کوتاه و با برش‌های سریع، تغییر می‌یابند. شخصیت‌های داستانی این گونه آثار، در کنشها و حوادث داستانی، آنچنان شرکت نمی‌کنند. بلکه، باعث ایجاد توازن و اعتدال در پیرنگ داستان می‌گردند.

در پایان، اشاره به این نکته ضروری است که مکتب پست‌مدرنیته، در کشور آمریکا متولد شده است. دلیل این امر هم، کاملاً مشخص است: آمریکا کشور خاصی است که در آن فرهنگ مشخص، ثابت و کهن وجود ندارد. هجوم عظیم مهاجران از دیرباز، فرهنگ بی‌هویتی را پدید آورده است که شناسایی و بازیافت آن، اصلاً امکان ندارد. به همین دلیل، طبیعی است که در کشور آمریکا عناصر ناهمگون و ضد هم، به راحتی در کنار هم قرار می‌گیرند؛ آن گونه که در داستانهایی پست‌مدرن مرسوم است. فقدان یک فرهنگ واحد و منسجم، یکی از دلایل عمده بروز حوادث و رویدادهای غیرقابل پیش‌بینی در این کشور است. آنان به دلیل نداشتن فرهنگ واحد، بیشتر دوست دارند تا تمدنها و فرهنگ‌های ملل کهن را مورد یورش امواج و آرای چندوجهی خود قرار دهند. برای بسیاری از صاحب‌نظران، فرهنگ آمریکایی چونان نور کم‌سویی است که هر لحظه در حال خاموش شدن است. در حقیقت مکتب پست‌مدرنیته باید هم از چنین جامعه بی‌هویتی نشأت بگیرد. بروز غالب حوادث غیرانسانی و تأسف‌بار، با پدید آمدن مکتب پست‌مدرن در آمریکا آغاز می‌گردد. همان‌طور که پیش از این گفته شد، آغاز حرکت پست‌مدرن را در مباران اتمی آمریکا می‌دانند،

و پس از آن، پیامدهای دلخراش دیگری در این کشور حادث شد: جنگ با ویتنام، ماجرای واترگیت، برخورد غیرانسانی با سیاه‌پوستان و سرخ‌پوستان آمریکا، شلیک رزم‌ناو آمریکایی به هواپیمای مسافربری ایران، فروپاشی ساختمان‌های دولتی، و پس از آن، مسلمان‌کشی... (۱۵)

تمامی این رویدادها، برای مردم آمریکا قابل درک و حس نیست. چرا که آنان درگیر فرهنگ بی‌هویتی و نامشخصی هستند. در فرهنگ آنان، تمام پدیده‌های ضد و نقیض در کنار هم قرار می‌گیرند، و یکسان تفسیر می‌شوند خشونت و آرامش، برای آمریکاییها یک مفهوم را دارد. جنایت به اسم صلح و آزادی صورت می‌پذیرد، و استعمار به مفهوم آزادسازی انسانها از تبحر و ناآگاهی معنی می‌شود. پس جای تعجب نیست اگر نولت آمریکا به اسم آزادی و نابودی تروریسم، دست به یک جنایت همه‌جانبه بزند، و مردم افغانستان را قتل عام کند. نسل کنونی حاکم بر آمریکا، بیش از هر چیز میوهوش قدرت، خاصه قدرت پول هستند. طبق نظر منتقدین ادبی، پست‌مدرنیته چونان بمب اتمی است که پیوسته در حال فروافتادن بر سر جوامع مختلف است. دولتهای استعمارگر، به خوبی از این مکتب استفاده کرده، برای دست یازیدن به اهداف خود مکتب پست‌مدرن را در تمامی رشته‌ها و زمینه‌ها به کار گرفتند. از جمله داستان؛ که از تهاجم پست‌مدرن‌ها مصون نماند.

کشور ایران هم متأسفانه مصون از حملات همه‌جانبه پست‌مدرنیته نماند.

بسیاری از شبه روشنفکران و غلط‌اندیشان ما، به استقبال این حرکت شوم و خانه‌برانداز رفتند. در این میان، داستان‌نویسان ظاهراً مترقی و متجدد، سعی در تقلید شیوه‌های داستان‌نویسی پست‌مدرن کردند، بی‌آنکه از اهداف حقیقی این مکتب شیطنانی آگاهی داشته باشند و یا واقماً با شیوه‌ها و تکنیک‌های آنان آشنا باشند. اصولاً تقلید کورکورانه و ناآگاهانه از جریان‌های ادبی‌ای که از بطن فرهنگ ملی و جامعه ایران بیرون نیامده‌اند، بی‌ثمر و بی‌فایده است. آنان می‌پندارند که روی آوردن به شیوه‌های داستان‌نویسی پست‌مدرن، نشانه توانمندی و اندیشه‌آلای نویسنده است. تا نظر شما چه باشد؟

۱. John Barth.
۲. John Edgar.
۳. Wideman.
۴. Toni Morrison.
۵. Donald Barthelme.
۶. Robert Coover.
۷. William Gass.
۸. William Gaddis.
۹. Kathy Acker.
۱۰. Angela Carter.
۱۱. Cecelia Tichi.
۱۲. Ann Beattie.
۱۳. Bobbie Ann Mason.
۱۴. Tama Janowitz.

۱۵. از مقاله‌ای به نام «سیاست و فرهنگ در آمریکای معاصر» نوشته تود جیتلین (Todd Gitlin).

منابع اینترنتی:

۱. Postmodern - U.S.A Discourses.
۲. Hip Deepin Post modernism.
۳. A semiotics of literary Fiction: classic/modern and Post modern.
۴. post modern fiction and oppositional Art.

مکتب پست‌مدرنیته، در کشور آمریکا متولد شده است. دلیل این امر هم، کاملاً مشخص است: آمریکا کشور خاصی است که در آن فرهنگ مشخص، ثابت و کهن وجود ندارد.

دولتهای استعمارگر، به خوبی از این مکتب استفاده کرده، برای دست یازیدن به اهداف خود، مکتب پست‌مدرن را در تمامی رشته‌ها و زمینه‌ها به کار گرفتند.

